

نمی‌خواست مهمانهای خود را تنها بگذارد.

چون وقت می‌گذشت اعضای کمیته صلاح دانستند که دیگر منتظر نشوند و دست بکار شوند.

عده مجاهدین مورد اعتماد از ایرانی و قفقازی هفتادوپنج نفر بودند، پانزده نفر که اکثرشان گرجی بودند به اتفاق و راهنمایی سردار محیی در درشگه‌هایی که قبلاً تهیه شده بود نشسته و عازم باغ مدیریه شدند.

قبل از حرکت چون همه از سرتاپا مسلح بودند برای آنکه توجه مردم را جلب نکنند عبا بردوش گرفتند، به محض رسیدن به باغ مدیریه همه پیاده شدند و خواستند وارد باغ بشوند دو نفر قزاق مسلح که کنار در باغ کشیک می‌دادند مانع دخول آنها به باغ شدند، مجاهدین بدون آنکه کلمه‌ای با آن بدبختها صحبت کنند هر دو را به ضرب گلوله کشتند و با عجله وارد باغ شدند و راه عمارت دوطبقه را که در وسط باغ بود پیش گرفتند.

صدای تیر توجه مدعوین را به خود جلب کرد، سردار افخم و رقه‌های بازی را روی سبز ریخت و بلند شد فریاد کرد بچه‌ها چه خبر است این چه صدایی بود و به طرف پنجره رفت ولی هنوز چند قدمی طی نکرده بود که سردار محیی و مجاهدین مسلح وارد طالار شدند و چند تیری خالی شد و یکی از مدعوین که رئیس مالیه گیلان بود و کمترین گناهی نداشت کشته شد.

بدیدن مجاهدین سردار افخم متوجه خطری که در پیش بود شد با چاکی از یکی از درهای طالار فرار کرد و خود را به مستراح رسانید که آنجا مخفی شود ولی سردار محیی و مجاهدین او را تعقیب کردند و در همان محل با چند گلوله او را کشتند.

چند دقیقه بعد از حرکت دسته اول، دسته دوم که شصت نفر بودند به فرماندهی میرزا علی محمد خان تربیت و کسمائی سرتاپا مسلح به تفنگ و موزر و بمب دستی راه ارگ دولتی را پیش گرفتند، مردم شهر از دیدن آن عده مسلح در شگفت شده و غوغایی در شهر برپا شد در چند دقیقه تمام دکاکین و بازارها بسته شد و مردم در حال انتظار از یکدیگر می‌پرسیدند چه خبر است ولی این انتظار طولانی نشد زیرا مجاهدین به سرعت خود را به تیررس ارگ دولتی رسانیدند و آنجا را محاصره کردند و بنای تیراندازی و پرتاب کردن بمبهای دستی را گذاردند.

قشون دولتی که گویا انتظار چنین پیش آمدی را داشته به فوریت درها را بسته و در سنگرهایی که قبلاً در روی باروها و پشت بام‌ها تهیه کرده بودند به طرف مجاهدین شلیک کردند و جنگ سختی در گرفت که تا یکی دوساعت پایان آن معلوم نبود.

حمله به ارگ دولتی و تصرف شهر

توپهایی که در ارگ گذارده بودند به غرش درآمد و صدای بمها شهر را تکان می داد.

در میان کشاکش جنگ دوعزاده توپ بدست مجاهدین افتاد و آنها بلادرنگ با چابکی بی نظیری توپها را به محل مقبره امامزاده جعفر که مکان مناسب و مرتفعی بود بردند و ارگ دولتی را زیر بمباران گرفتند عده‌ای که برای کشتن سردار افخم رفته بودند پس از انجام مأموریت خود مقضی العرام سراجعت کرده و بادل شاد و لب خندان خود را به قشون انقلاب رسانیدند و آنان را از موفقیتی که نصیبشان شده بود آگاه کردند، این خبر بیشتر روحیه مجاهدین را تقویت کرد و در حمله به ارگ دولتی گستاخ تر شدند و پس از یک جنگ خونینی که سه ساعت طول کشید انقلابیون ارگ را تصرف کردند و قشون دولتی را بدون آنکه صدمه‌ای به کسی بزنند خلع سلاح کردند و چون ارگ دولتی یکی از یادگارهای دوره ظلم و استبداد بود و فجایع بیشماری در آن به وقوع پیوسته بود و همیشه آزادیخواهان با دیده تنفر به آن بنا که چون دیوگناهکاری در شهر رشت سربه آسمان کشیده بود می نگریستند پس از خاتمه جنگ و تسلیم قشون دولتی ارگ را آتش زدند.

پس از تسلیم ارگ عده‌ای از مجاهدین به طرف اداره امنیه و نظمی رفته آن دو محل را بدون جنگ و زد و خورد اشغال کردند و افراد مسلح را خلع سلاح نمودند اگر چه عده متتولین و مجروحین در این جنگ بطور تحقیق معلوم نشد ولی دونفر از برگزیدگان گرجیها که یکی پاشاخان و دیگری شالیکو بود کشته شدند و چند نفر هم مجروح گشته در چند ساعت تمام شهر در تحت اختیار انقلابیون در آمد و کمیته ستار اعلامیه‌ای انتشار داد و به مردم توصیه کرد که بخانه‌های خود رفته و کوچکترین نگرانی برای جان و مال خود نداشته باشند.

پس از فتح انقلابیون کمیته ستار کمال جد و جهد را برای برقراری نظم و آسایش مردم بکار برد و به نمایندگان خارجه و اتباع آنها اطمینان داد که در تحت لوای آزادی از هر نوع تجاوز و بی احترامی مصون خواهند بود، همان روز کسانی که تبعه یکی از دولتهای خارجی بودند بیرق دولت ستبوع خود را بر سر در خانه‌ها نصب کردند ولی عموم ایرانیان بادل و جان و شادی بسیار بیرق سرخ که علامت انقلاب بود بر سر در خانه‌های خود برافراشتند.

کمیته ستار برای اینکه تا ورود سپهدار، گیلان بدون حاکم رسمی نباشد سردار معتمد و سردار همایون را به کفالت حکومت گیلان منصوب نمود و آن دونفر که از مردان پاکدل و مورد احترام و محبت مردم بودند با کمال مهربانی و شفقت نسبت

ورود محدودلی خان
سپهدار به رشت

به عموم مردم و مخصوصاً اتباع دول بیگانه رفتار کردند، چون بیم آن می رفت که روسها قشون به خاک ایران وارد کنند کمیته ستار کمال مجاهدت را برای امنیت اتباع روس که عده شان بسیار بود و حفظ تجارتخانه های آنها بکار برد.

روز بعد شهر را آیین بسته چراغان کردند و مردم با شور و شغف بی سابقه در آزادی شرکت کردند و رضایت حقیقی و میل باطنی خود را به مشروطه و حکومت ملی به ثبوت رسانیدند.

سه روز پس از فتح شهر سپهدار به اتفاق ناصرالاسلام و جمعی افراد مسلح و عده ای از مستخدمین شخصی و چند نفر از معاریف تنکابن و مازندران وارد رشت شد. کمیته ستار و قاطبه اهالی رشت استقبال شایانی از سپهدار کردند و او را در مجلل ترین عمارات شهر سکنی دادند (ناگفته نماند که سپهدار چند سال قبل از این زمان سالها حاکم رشت بود و با معاریف و رجال گیلان آشنایی بسزایی داشت و مردم رشت نسبت به او علاقه مخصوص داشتند) اینست که در حقیقت سپهدار در رشت بیگانه نبود و مثل این بود که به خانه خود وارد شده و در میان دوستان خود جای گرفته، نمایندگان دول خارجه از سپهدار دیدن کردند و از زمامداری او اظهار مسرت نمودند.

جای شبهه نیست که وضع فکر و رویه سپهدار با مجاهدین انقلابی و تندرو چندان سازگار نبود ولی اعضای کمیته انقلاب برای اینکه سپهدار رنجش پیدا نکند با او با کمال بردباری و احترام رفتار می کردند و حتی الامکان رضایت خاطر او را به عمل می آوردند ولی در همان روزها دو واقعه پیش آمد که موجب رنجش او شد و چون مردی عصبانی مزاج و تندخو بود و به اندک پیش آمد ناملایمی از جادر می رفت نزدیک بود رشته الفت میان دو طرف قطع شود و سپهدار شهر رشت را ترک کرده به تنکابن مراجعت کند، یکی دستگیری و حبس شعاع السلطنه که از اروپا آمده بود و می خواست به تهران برود و دیگری حضور نماینده کمیته ستار در ملاقاتی که سپهدار با نمایندگان دول خارجه می کرد.

این دو پیش آمد برای طبع سرکش سپهدار ناگوار و تحمل آن برای او بسیار مشکل بود ولی چون کمیته ستار می دانست که اگر سپهدار با معروفیت و موقعیت بهمی که دارد از آنها کناره گیری کند موقعیت نقشه ای که در پیش داشتند بسیار مشکل و بلکه محال خواهد بود و این تفرقه تمام زحمات و فداکارانه های گذشته را به باد خواهد داد مصمم بودند که بهر قیمت که ممکن است رضایت او را جلب کنند و تاقح تهران از او جدا نشوند این بود که برخلاف طبع انقلابی سران نهضت، اعضای کمیته راه سهربانی و گذشت را پیش گرفتند و در جلب اطمینان او بیش از پیش کوشش نمودند، زرنگی و تدبیر میرزا کریم خان ادب و ملائمت سردار محیی، خوش قلبی و کدخداباشی سردار معتمد از عواملی بود که اتفاق و اتحاد میان انقلابیون و سپهدار را استوار

نگاهداشته بود و نگذاشت رشته الفت و اتحاد تا آخر از هم گسسته شود و کاری پیش بیاید که به زیان آزادی و مشروطیت باشد.

ناگفته نماند که سپهدار هم متوجه بود که به کاری دست زده که مجبور است به آخر برساند و هر غفلتی و یا اختلافی میان او و کمیته پیدا شود و مجبور به کناره‌گیری بشود نه فقط محبوبیت و شهرتی که در داخل و خارج ایران پیدا کرده بود از دست خواهد داد بلکه محمدعلیشاه هم او را عفو نخواهد کرد و هرگاه موقعی به دست بیاورد انتقام خودسری که در آذربایجان نشان داده بود و پیوستش را به انقلابیون از او خواهد کشید.

این بود که سپهدار هم در سهم خود راه صبر و حوصله را پیش گرفت و به مقام و احتراماتی که نسبت به او می‌شد قناعت کرد و کمیته را در کار خود تا حدی آزاد گذارد. پس از فتح شهر رشت و ورود سپهدار، تمام گیلان در تصرف انقلابیون درآمد و امنیت و انتظام از هر جهت بطور کامل برقرار شد مردم با رضایت خاطر به کسب و کار خود مشغول شدند و کمیته هم تا حدی که وسایل اجازه می‌داد اسباب آسایش مردم و بهبودی وضع شهر را فراهم کرد.

قیام غیر منتظره و پیش‌بینی نشده گیلان بطور ناگهانی و با سرعت و مؤثر چون صاعقه بر سر محمدعلیشاه و درباریان **انعکاس انقلاب گیلان** مستبد فرود آمد و چون آیات رحمت، آزادیخواهان را سرور و امیدوار ساخت.

محمدعلیشاه که با وضع ناگواری گرفتار کشمکش با مشروطه‌خواهان تبریز بود و بطوری که در فصول پیش دیدیم جز شکست و ناکامی نتیجه‌ای نبرد و آخرین امیدش به قشون روس بود، خود را در مقابل یک انفجاری که قادر به جلوگیری از آن نبود یافت چون در آن موقع محمدعلیشاه نمی‌توانست اردوی معظمی به گیلان بفرستد و فرستادن عده کم هم جز تسلیم اسلحه و ائتلاف نفوس نتیجه‌ای نداشت.

صدای انقلاب رشت در تمام نقاط ایران و کشورهای آزاد جهان طنین انداز شد و شور و شعفی به وجود آورد که قدرت مقاوت و امیدواری کسانی را که با استبداد باغشاه در جنگ و ستیز بودند چند برابر کرد و نیروی معنوی آنان را به غایت تقویت نمود پیش از همه آزادیخواهان تبریز که با اهریمن استبداد دست به گریبان بودند از واقعه انقلاب رشت شادمان گشتند و برای اولین دفعه پشت گرمی پیدا کردند و به کمک سایر نقاط ایران امیدوار گردیدند.

تلگرافات مهیج ستارخان و باقرخان و انجمن ملی تبریز به سپهدار و سران انقلاب گیلان و اعضای کمیته ستار بهترین گواه بر مراتب شکرگذاری و مسرت قلبی و امیدواری

آنها بود و فرستادن چند نفر نماینده به رشت دوستی و برادری دوشهر قهرمان را آشکار می ساخت.

سیل تلگرافات و نامه های تبریک از عموم شهرستانهای ایران و مجامع و مراکز ایرانیان مقیم خارجه علاقمندی عموم ملت ایران را به انقلابی که آزادیخواهان گیلان به وجود آوردند هویدا می ساخت.

صدها نفر آزادیخواهان تهران و سایر شهرستانها که در گوشه و کنار منزوی بودند و منتظر فرصت بودند که روزی برسد و تفنگ در دست گرفته و با دشمن بیدادگر بجنگند و با ریختن خون خود مشروطه از دست رفته را بازیابند از راههای صعب و غیر قابل عبور با تغییر نام و لباس و زحمت زیاد خود راه گیلان رسانیدند و در جرگه قشون انقلاب که در حال تشکیل بود وارد شدند.

مشروطه خواهانی که در سفارت عثمانی و در حضرت عبدالعظیم و قلعه پناهنده شده بودند بمحض رسیدن خبر انقلاب گیلان جشن گرفتند و این موفقیت بزرگ را به علمای نجف اشرف تبریک گفتند.

حجج اسلام نجف در تلگرافی که به سپهدار و سران نهضت گیلان بوسیله انجمن سعادت اسلامبول مخابره نمودند آنان را به آن فتح بزرگ تبریک گفته و خاطر نشان کردند که این قیام غیورانه بازگشت مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی را تأمین و در استحکام مبانی دین مبین اسلام که پایه اش در روی حق و عدالت است ارزش بسزایی دارد.

انجمن سعادت اسلامبول هم به سهم خود کمیته ستار را مطمئن ساخت که برای تقویت آنان از هیچ نوع کمک مضایقه و دریغ نخواهد کرد و همچنان دستورات و احکامی که از مرکز روحانیت نجف می رسد با بهترین وسایل به آنها خواهد رسانید. سپهدار که تا آن زمان از کرده خود زیاد اطمینان نداشت پس از رسیدن تلگرافات و نامه ها و منعکس شدن نامش در جراید ملل بزرگ دنیا و تکریم و تمجیدی که مراکز ملی از او کردند و او را قهرمان آزادی لقب دادند و اطمینان به اینکه از هر طرف به او کمک و مساعدت خواهد شد بیش از پیش به آینده امیدوار شد و با اطمینان خاطر با کمیته ستار و احراری که از اطراف و اکناف وارد رشت شده بودند به کنکاش پرداخت و متفقاً مشغول به طرح نقشه و تهیه حرکت به طرف تهران شدند.

روزنامه تیمس لندن نوشت با موفقیتی که از انقلاب رشت نصیب آزادیخواهان ایران شده محمدعلیشاه چاره ای جز تسلیم و تمکین در مقابل مشروطه خواهان ندارد و مجبور است هر چه زودتر مجلس را با همان شرایط و مقررات باز کند.
روزنامه ماتن پاریس نوشت انقلاب گیلان به دنیا ثابت کرد که ملت ایران با جان

ودل خواهان مشروطیت است و تا آزادی از دست رفته را باز نیابد دست از مقاومت نخواهد کشید.

روزنامه‌فیکار و نوشت انقلاب رشت شهرتهای دربار ایران و ملاهایی که طرفدار شاه هستند به اینکه ملت ایران مشروطه نمی‌خواهد نقش بر آب کرد و آنها را در مقابل دنیا رسوا نمود.

روزنامه پتی پاریزن کاربیکاتور محمدعلیشاه را کشیده بود در حالی که سر خود را میان دودستش گرفته گریه می‌کند.

اعزاز السلطنه پسر کامران میرزانايب السلطنه نقل می‌کرد شبی که خبر فتح رشت و کشته شدن آقا بالاخان سردار به بدرم رسید گریه بسیار کرد و از وحشت تا صبح نخوابید.

روزنامه جبل‌المتین در سرمقاله خود نوشت «بازی خود کردی ای شطرنج باز بازی خصمت نگر پهن و دراز» سپس خطاب به محمدعلیشاه کرده می‌گوید آنچه از ظلم و ستمگری و وطن‌فروشی و اجنبی‌پرستی ممکن بود کردی اینک موقع آن رسیده که در مقابل خون شهدای راه آزادی حساب پس بدهی و به مکافات اعمال خود برسی.

صدها جراید و مجلات دنیا چه در اروپا و چه در آسیا در اطراف انقلاب رشت قلم‌فرسایی کرده و ملت ایران را به یک آتیه امیدبخش و کامیابی نوید دادند.

در روسیه روزنامه‌هایی که طرفدار دولت استبدادی بودند نوشتند یک‌عده آنارشیزست قفقازی با یک عده انقلابی ایرانی دست به دست هم دادند و واقعه رشت را به وجود آوردند اینک موقع آنست که دولت روسیه راضی نشود دامنه این انقلاب پیش از این توسعه پیدا کند و باید با فرستادن قوای نظامی خطه حاصلخیز گیلان را تصرف نماید.

روزنامه نوویورمیا که ارگان رسمی دولت بود نوشت هر قدر دولت روس در فرستادن قشون به ایران سستی و تأخیر روا دارد منافع امپراطوری را بیشتر در خطر خواهد انداخت، سپس شرحی از همکاری حزب سوسیال دمکرات روسیه با انقلابیون ایران می‌نویسد و به دولت توصیه می‌کند که اتباع روسیه که به ایران برای کمک به انقلابیون رفته‌اند و واقعه گیلان را فراهم کرده‌اند باید از طرف مأمورین نظامی دولت روس دستگیر و به سخت‌ترین وضعی مجازات شوند.

در گزارشی که یکی از مأمورین سفارت انگلیس داده چنین می‌نویسد:

«جاده تهران از رشت تا یوزباشی جای که صد میل است در تحت اشغال انقلابیون می‌باشد و در بعضی جاها خندقها حفر کرده‌اند، در چهار نقطه مأمورین کمیته انقلاب از من جلوگیری کردند ولی من با دادن توضیحات و نشان دادن ورقه جواز کمیته رشت بدون زحمت راه رشت به تهران را طی کردم، یک دسته از مجاهدین یکی از خوانین کرد و نوکرش را که از طرف شاه به یوزباشی جای آمده بود مقتول نموده بودند.»

در گزارش مفصلی که «مسترگاردنر» قنصل انگلیس مقیم رشت در تاریخ ۹ فوریه به سرجان بارکلی سفیر انگلیس داده و ما مختصری از آن را به نظر خوانندگان می‌رسانیم اینطور می‌نویسد:

چهار بعد از ظهر هشتم شهر جاری دسته‌ای اشخاص مسلح از خانه معزالسلطان به طرف دارالحکومه هجوم برده و دفعتاً سربازهای مستحفظ را مورد حمله قرار می‌دهند سربازها جواب شلیک را داده جنگ در می‌گیرد طولی نکشید که سربازها مغلوب شدند و شورشیان دو عراده توپ را تصرف کرده و به طرف دارالحکومه شلیک کردند در همان حین بعضی از خانه‌های اطراف و اندرون را آتش زدند و یک عده در معابر و خیابانها برای ترسانیدن مردم بنای شلیک را گذاردند، طولی نکشید که تمام سربازهای ساخلو را خلع سلاح کردند.

در همان حین عده‌ای از شورشیان به باغ مدیریه رفتند و بواسطه انداختن یک بمب ورود خود را اعلام نموده و داخل عمارت باغ شدند و در نتیجه سردار افخم را که همان سردار معتمد بود کشتند و دو نفر دیگر را که به سختی مجروح شده بودند و از قرار معلوم یکی از آنها کشته شده بود به خانه هاشان بردند.

از قرار معلوم عده مقتولین بیست نفر بود که دو نفر آنها از دسته شورشیان بودند و نیز در این گیرودار «خاص آقا» مستخدم قنصلگری نیز کشته شد، می‌گویند مؤسس این انقلاب معزالسلطان و برادرش میرزا کریم خان می‌باشند که چند روز است از روسیه وارد ایران شده‌اند. بواسطه قطع شدن سیم تلگراف فرستادن اخبار به تأخیر افتاد، اینک شهر آرام است، انجمن ملی تشکیل شد و زمام امور را در دست گرفت و سردار معتمد را موقتاً به سمت حکومت برقرار کرد.

در گزارشی که سرجان بارکلی به سردار دگرگی وزیر خارجه انگلیس داده چنین می‌نویسد ۲۳ مارس مجلس مشاوره وزرا تلگرافی به علمای گیلان مبنی بر تقبیح سپهدار و تهدید شورشیان نموده و به آنها اخطار کرده است که در صورت فرستادن قشون به گیلان به سختی مجازات خواهند شد.

دوم مارس کفیل قنصلگری انگلیس از رشت به سفیر انگلیس گزارش داده بود که هر روز بیست تاسی نفر مجاهد قفقازی وارد گیلان می‌شوند، پنجاه نفر قزاق روسی هم به بهانه حفظ قنصلگری روس وارد رشت شدند.

در ۲۳ مارس تلگرافی از طرف انجمن ایالتی گیلان به من رسید که حاکی بر این بود که انجمن در مازندران و گیلان کمال مراقبت را برای حفظ جان و مال اتباع خارجه به کار می‌برد و تا این تاریخ کوچکترین مزاحمت نسبت به احدی از افراد تبعه خارجه فراهم نشده است و من بعد هم با کمال اطمینان نخواهد شد.

سپس سواد یادداشت مستر چرچیل را که پس از مراجعت از اروپا و عبور از رشت داده بود ضمیمه می‌کند.

مراسله نمره ۱۶۹ در چند روز قبل که من از رشت عبور می‌کردم بدیدن سردار همایون و سردار معتمد رقم و شرح وقایعی که در گیلان پیش آمده بود از آنها سؤال کردم سپس بنا به تمایلی که از طرف سپهدار برای ملاقات من شده بود ایشان را ملاقات کردم.

در ملاقاتی که با سپهدار شد یکی از اعضای کمیته انقلاب حضور داشت، بنا بر اطلاعاتی که شخصاً داشتم و سپس تحقیق کردم بر من معلوم شد که طرح نقشه انقلاب رشت در قفقاز کشیده شده و به توسط یک عده قفقازی داوطلب کد عده آنها بیش از پنجاه نفر نبوده بموقع اجرا گذارده شده است. از آن زمان تا این تاریخ که چند ماه است، بر عده آنها افزوده شده و فعلاً در حدود سیصد نفر می‌باشند. دیگر آنکه یک عده از ایرانیان تبعید شده به رشت آمده اند سه نفر عموزاده‌های سردار منصور، عمیدالسلطان، میرزا کریم‌خان و معزالسلطنه، مؤسس این نهضت می‌باشند، بازارها باز بود و تجارت با یک روش معنوی جریان داشت بیرقهای سرخ بالای همه خانه‌ها نمایان بود و منزلهایی که دارای بیرق سرخ نبودند بیرقهای روس یا عثمانی را افراشته بودند که دال بر تحت حمایت بودن آنها بود و نیز دو بیرق انگلیسی هم مشاهده کردم.

در ملاقات با سپهدار، اظهار داشت که من در تقویت مشروطیت مصمم هستم و مادامی که قشون فرستاده نشده است در استقرار نظم در رشت مداومت خواهیم داد ولی هر گاه قشون بر ضد من فرستاده شود مسئولیت آن به عهده رهبران نهضت خواهد بود و من مسئولیت آن را نخواهم داشت، اگرچه من اطمینان دارم با هر عده قشونی که شاه بتواند گسیل دارد بتوانم مقابله نمایم. در ضمن از توقیف شعاع السلطنه اظهار کراهت کرد و گفت به سران نهضت گفتم که اگر بخواهند از اینگونه اقدامات بکنند من از رشت عزیمت خواهم کرد، ضمناً معلوم شد که سپهدار با رؤسای نهضت در قتل حاکم موافقت داشته ولی سردار معتمد و سردار همایون بطور قطع از نقشه انقلابیون اطلاعی نداشته‌اند. (در اینجا توضیح دو نکته ضرورت دارد یکی آنکه چرچیل در گزارشی که داده می‌نویسد سپهدار ملاقات مرا درخواست کرد در صورتی که چرچیل از سپهدار تقاضای ملاقات کرده بود دیگر آنکه در یکی از این گزارشها نوشته شده که نقشه انقلاب گیلان در قفقاز کشیده شده بود این مطلب صحیح نیست و بطور قطع پیش از آنکه سران ملیون با کمیته سوسیال دسکرات قفقاز رابطه پیدا کنند انجمن سری تشکیل داده و نقشه انقلاب گیلان را تهیه کرده بودند و میرزا کریم‌خان به سمت نمایندگی از طرف انجمن مذکور به قفقاز رفت و با اعضای حزب سوسیال دسکرات وارد مذاکره شد).

اعلامیه انجمن ایالتی رشت

پس از آنکه انقلابیون بر اوضاع مسلط شدند و موفق شدند در اندک زمانی نظم را در تمام سرزمین گیلان برقرار نمایند و دامنه نفوذ خود را تا صد کیلومتری راه تهران استوار سازند بر طبق قانون اساسی انجمن ایالتی را تشکیل دادند و زمان

امور را به دست انجمن سپردند.

انجمن که از مردان آزادیخواه و روشنفکر تشکیل یافته بود پس از رسمیت یافتن و تهیه نظامنامه و تعیین حدود اختیارات قانونی خود اعلامیه‌ای منتشر نمود و سواد آن را برای سفرای مقیم تهران ارسال داشت. چون نگارنده نتوانستم عین اعلامیه مذکور را به دست بیاورم و در تاریخ نقل کنم آنچه را که در کتاب آبی نوشته شده اقتباس کرده و اینجا می‌نگارم مفهوم اعلامیه همان تقاضاها و مطالبی بود که مشروطه‌خواهان تبریز مکرر در مکرر به گوش عالمیان رسانیده بودند، در ۲۲ فوریه سفیر کبیر انگلیس به وزارت خارجه آن دولت گزارش می‌دهد: ۲۰ فوریه انجمن ولایتی رشت به پنج سفارتخانه عمده خارجی مقیم تهران تلگراف ذیل را مخابره نمود:

ما هیچ نزاعی با شاه نداریم و قصد ما خاتمه دادن به اوضاع ناگوار ایران است که مربوط به مسلک مرتجعین خاصان درباری و استرداد حکومت ملی می‌باشد، در خاتمه اخطار کرده بود که بواسطه محافظت خودمان ممکن است خسارت به جاده میان رشت و تهران وارد بیاید و آمد و شد در آن جاده قطع بشود در هر صورت شخص شاه و ناصحین او مسئول خواهند بود.

یک غلام سفارت روس که به رشت رفته بود گزارش داده که انقلابیون در طول جاده میان رشت و تهران مشغول به حفر سنگرها و ساختن استحکامات و ایجاد موانع می‌باشند.

سپس می‌نویسد انقلاب رشت موجب امیدواری و تشجیع مردم تهران شده و صحبت از خلع شاه می‌شود ولی هیچیک از این وقایع در تصمیم شاه در مخالفت با اعاده مشروطه اثری نداشته و گوشش برای شنیدن نام مشروطه و حقوق ملت آماده نیست.

پس از آگاهی از انقلاب رشت و تلگرافات تهدیدآمیزی که شاه به توسط علمای رشت به سران انقلابیون نمود، با سرعت به

اعزام قوا به طرف رشت

تشکیل یک اردوی نظامی برای فرستادن به گیلان و سرکوبی انقلابیون پرداخت و پس از سعی و کوشش بسیار به زحمت توانست یک قشون پانصد نفری مرکب از قزاق و سرباز به قزوین بفرستد، گرچه این قشون سپس بوسیله اعزام چند فوج تقویت شد ولی قشون مذکور نتوانست از حدود قزوین تجاوز کند و بطوری که خواهیم دید عاقبت به دست قشون انقلاب متلاشی و

ستفوق گشت.

انقلابیون پس از اطلاع از ورود قشون دولتی به قزوین یقین حاصل کردند که محمدعلیشاه سرچنگ دارد و بهیچ قیمتی حاضر برای قبول خواسته های ملت نیست و هرگاه قدرت کافی نداشته باشند بزودی با قشون دولتی مواجه خواهند شد و شکست خواهند خورد بهمین جهت برای تقویت نیروی ملی اقدام به قبولی داوطلب که از هر سو به طرف رشت روی کرده بودند و آمادگی خود را برای فداکاری در راه ملت اعلام می داشتند نمودند.

ولی مشکل مهم که در پیش بود موضوع فقر مالی و کمی پول در دستگاه انقلابیون بود زیرا متمولین که بهیچوجه کمک نمی کردند و مشروطه خواهان اغلب از طبقه فقیر و بی سرمایه بودند عده زیادی هم از آزادیخواهان شهرستانها و کسانی که به کشورهای خارجه فرار کرده بودند وارد رشت شدند و همگی دست خالی وسیله امرار معاش نداشتند و کمیته مجبور بود زندگانی آنها را تأمین کند، هرگاه میلیون دچاری پولی نبودند به اندک زمانی می توانستند یک اردوی معظم مرکب از هزارها نفر تشکیل بدهند ولی متأسفانه نداشتن سرمایه و اسلحه دو عامل بزرگ بود که مانع توسعه قشون ملی شده بود، باوجود همه اشکالات رهبران انقلاب موفق شدند اردویی مرکب از دو هزار و پانصد نفر مجاهد که کاملاً مجهز به اسلحه جدید تفنگ، پنج تیر، موزر و بمبهای دستی تشکیل بدهند و چند عراده توپ که در رشت و بندرپهلوی بود با دو عراده توپی که در جنگ گرفته بودند تعمیر کرده و یک باطری توپخانه در تحت تعلیمات و سرپرستی یکنفر مجاهد آلمانی و چند نفر گرجی و ارنی ترتیب دادند و تجهیز قشون ملی را با این دستگاه توپخانه تکمیل نمودند و برای تنظیم قشون ملی صلاح دانستند که مجاهدین را به چند دسته قسمت کنند و هر یک از رهبران انقلاب ریاست یکی از دسته ها را عهده دار گردد و کلیه رؤسا و قشون ملی در تحت ریاست غالب سپهبدار باشد و سپهبدار رسماً فرمانده قوای ملی شود ناگفته نماند که عده افرادی که در قسمتهای مختلف بودند مساوی نبودند و از حیث عده با هم تفاوت داشتند.

دسته اول از پانصد نفر تنکابنی و مازندرانی تشکیل یافته بود و در تحت امر مستقیم محمدولی خان سپهبدار بودند و سالار فاتح به نیابت سپهبدار آنها را اداره می کرد. دسته دوم از مجاهدین گیلان تشکیل یافته بود و ریاست آن را معز السلطان سردار محبی عهده دار بود و میرزا کوچک خان فرماندهی قسمتی از آن را داشت. دسته سوم از مجاهدین آذربایجانی و خلخالی تشکیل یافته بود و ریاست آن را میرزا محمد علی محمد خان تربیت عهده دار بود.

دسته چهارم در حدود سیصد نفر بود و در تحت ریاست حاجی نظم السلطنه برادر حکیم الملک قرار گرفته بود.

دسته پنجم از مجاهدین آرامنه تشکیل یافته بود و فرماندهی آن را یفرم عهده دار بود.

دسته ششم که پیشقراول اردو و مأمور تهیه آذوقه بود به ریاست منتصرالدوله پیشکار سپهدار تشکیل شده بود.

پس از آنکه محمدعلیشاه یک اردوی پانصد نفری از سرباز و سوار به قزوین فرستاد در اندک زمانی اردو را با ارسال یک فوج قزاق و شش عراده توپ سنگین و چند توپ کوهستانی تقویت نمود و دستور داد که فوراً رهسپار رشت گردند.

از طرف دیگر به رؤسای ایلات شاهسون و خوانین اردبیل حکم کرد که آنچه در قوه دارند سوار و پیاده آماده کرده در تحت امرتقی خان رشیدالممالک قرار بدهند و از هر نوع مساعدت و همکاری از او دریغ نکنند و اسرا را اطاعت نمایند.



معز السلطان رشتی و آقامیرزا علی محمدخان تبریزی و مجاهدین قفقاز و تبریز و رشت

رشیدالممالک دستور یافت که پس از تکمیل اردوی خود از راه سواحل دریا بطرف رشت سرازیر شود و با همکاری اردوی قزوین از دو طرف رشت را تحت محاصره قرار داده و تصرف نمایند.

اردوی قزوین هم در همان موقع پس از یک گردش در خیابانها و معابر عمومی شهر، راه رشت را پیش گرفت و تا پنج فرسخ هم پیشروی کرد ولی در پنج فرسخی متوقف شد و پس از چند روز مجدداً به قزوین مراجعت نمود.

اردوی رشیدالممالک همانظوری که دستور داشت از راه سواحل به طرف گیلان سرازیر شد و راه رشت را پیش گرفت ولی هنوز فرسنگها تا رشت فاصله داشت که مورد حمله دسته‌ای از مجاهدین که به استقبال او شتافته بودند گردید و پس از یک جنگ سختی که بیش از چند ساعت طول نکشید اردوی مذکور چنان شکست خورد و از هم پاشیده شد که دیگر اثری از آن دیده نشد.

می‌گویند علت عقب‌نشینی قشون قزوین هم اطلاع از شکست اردوی رشیدالممالک بود.

پس از عقب‌نشینی قشون شاه به طرف قزوین، سران ملیون بعد از مشورت طولانی مصلحت در آن دانستند که بیش از این در رشت توقف نکرده و از حال دفاعی که خطر محاصره شدن را در بر داشت بیرون آمده رهسپار تهران گردید و به کاری که برای آن قیام کرده بودند خاتمه بدهند.

این تصمیم رؤسای انقلابیون از روی عقل و مصلحت بود زیرا اگر در رشت می‌ماندند طولی نمی‌کشید که قشون روس وارد می‌شد و رشت هم دچار سرنوشت تبریز می‌گردید و همه چیز از دست می‌رفت، با اینکه از هر طرف و بهر وسیله روسها انقلابیون را تهدید کرده بودند که هرگاه به طرف تهران حرکت کنند بلادرنگ قشون روس وارد شده و آنها را تعقیب خواهد کرد و جمعی از ایرانیان مقیم خارجه هم به رهبران انقلاب رشت تلگرافاً توصیه کرده بودند که از حرکت به طرف تهران خودداری کنند و روسها را بیش از این خشمگین نسازند فرماندهان قشون انقلاب از نقشه خود صرف‌نظر نکردند و راه تهران را در پیش گرفتند.

اینک قشون انقلاب را در جاده رشت و قزوین در حال راه‌پیمایی و سفر جنگی می‌گذاریم و می‌رویم ببینیم در سایر شهرستانها چه می‌گذرد.

پیش از آنکه گیلان را ترک کنیم و به طرف تهران رهسپار شویم بر ذمه خود دانستیم که خدمات و جانفشانیهای یک پهلوان انقلاب را که در آن صحنه پهناور خدمات فناپذیر از خود به یادگار گذارده به رشته تحریر در آوریم.

پانف بلغاری

پانف یکی از اعضای حزب سوسیال دموکرات روسیه بود و چون مرد با اطلاع و دانشمندی بود و به اصول و تشکیلات احزاب انقلابی آشنا بود و سالها نمایندگی جراید آزاد روسیه را در شرق وسطی عهده‌دار بود همینکه نهضت مشروطه در ایران آغاز شد

به تهران مسافرت کرد و با سران آزادیخواه منجمله ملک المتکلمین و سیدجمال‌الدین و میرزا جهانگیرخان و تقی‌زاده و مساوات آشنا شد و آنها را از اوضاع داخلی روسیه و هوایی که آزادیخواهان آن دیار در سر داشتند آگاه نمود و رابط میان رهبران مشروطیت ایران و مجامع آزادیخواه روسیه گردید.

پس از آنکه مجلس به توپ بسته شد چندی در تهران بود و سپس به قفقاز رفت و برای کمک و هم‌صدا کردن حزب سوسیال‌دمکرات قفقاز با آزادیخواهان ایران تلاش بسیار نمود و در انقلاب گیلان شرکت کرد و در کمیسیون جنگ که در رشت با عضویت معزالسلطان از طرف گیلانیان، سیدعلی مرتضوی از طرف ملت آذربایجان و یفرم‌خان از طرف ارامنه و لیکوف از طرف مجاهدین قفقاز و صادق اف از طرف ایرانیان مشروطه‌خواه قفقاز برای نظم قشون و تشکیل دستجات و ترتیب حرکت به طرف تهران تشکیل شد انتخاب گردید و با فعالیت مشغول بکار شد و در اندک زمانی لیاقت و کاردانی او برای همه انقلابیون مبرهن و آشکار گردید.



پانف بلغاری

پانف اخبار و اطلاعات سودمندی که از تهران و سایر نقاط ایران و از مجامع آزادیخواه روسیه و سویس به دست می‌آورد در اختیار کمیته می‌گذاشت و آنها را به راهی که متکی به اطلاع اجتماعی و تجربه انقلابی بود رهبری می‌کرد.

ولی چون پانف مردی اصولی بود و معتقد بود که اصول را نباید فدای وقایع و حوادث روز کرد و حدود انقلاب مقدس ملی را باید محفوظ نگاهداشت و دامن انقلاب را نباید با اعمالی که زائیده تربیت دوره استبداد است آلوده نمود از رفتار سپهدار اعظم و بعضی از زعمای مشروطه‌خواهان ناراضی و دلشکسته و چون فطرتاً

آزادبخواه و آزادمرد بود با صراحت از آنها خرده‌گیری می‌کرد و کارهایی را که با اصول انقلاب مقدس ملی سازش نداشت انتقاد می‌نمود.

در نتیجه میان پانف و سران انقلاب کدورت پیداشد و همکاری میان آنها مشکل گردید چون رهبران انقلاب نمی‌خواستند پانف را که خدمات درخشانی در راه آزادی ایران کرده بود از خود دور کنند و آزوده‌خاطر نمایند برآن شدند که او را مأمور کنند به‌مازندران برود و نهضت مقدس را در آن سامان برپا نماید.

بعلت شکایاتی که پانف به کمیته مرکزی حزب سوسیال‌دمکرات قفقاز از رفتار سپهدار و بعضی رؤسای انقلابیون کرده بود رسول‌زاده و چند نفر دیگر بسمت نمایندگی از طرف کمیته مذکور به‌رشت آمدند و پس از شنیدن شکایات طرفین برای رفع اختلاف رفتن پانف به‌مازندران را تصویب نمودند.

داستان مسافرت پانف و هفت نفر همراهانش به‌مازندران و استرآباد نمونه زنده‌ای از شهامت و فداکاری و جرأت و جسارت مردان آزادیخواه آن زمان است که هر خواننده‌ای را دچار شگفت می‌نماید.

پانف به اتفاق صادق‌اف و میرزا محمدحسین‌زاده و چند نفر دیگر رهسپار بندر انزلی شدند و از آنجا از راه دریا به‌مشهد سر رفتند ناگفته نماند که در بندر انزلی یک نفر فرانسوی به‌نام شارل به‌آنها ملحق گشت و مشروطه‌خواهان بندر به‌آنها وعده دادند که پس از ورود آنان به‌مازندران پنجاه نفر از مشروطه‌خواهان را بیاری آنها خواهند فرستاد ولی این وعده هیچوقت لباس عمل نپوشید و کمکی به‌آنان نشد.

بمحض آنکه وارد بندر مشهد سر شدند با آنکه بیش از هشت نفر نبودند بیرقهای سرخ که علامت انقلاب بود در دست گرفته و با فریاد زنده‌باد آزادی و زنده‌باد مشروطه در کوچه‌ها و نقاط پر جمعیت شهر بحرکت درآمدند و چون جماعتی گرد آنها جمع شدند صادق‌اف و سپس میرزا محمد حسین‌زاده روی بلندی رفته مردم را به‌طرفداری مشروطه و مخالفت با شاه پیدادگر دعوت نمودند و سپس راه بارفروش را پیش گرفتند و بعد از چند ساعت به‌آن شهر وارد شدند و بدون اندک درنگ رهسپار دارالحکومه گشتند و بنای شلیک را گذاردند. حکمران که داستانها از انقلابیون گیلان شنیده بود و هر روز منتظر بود که گروهی از انقلابیون وارد آن شهرستان بشوند و آنجا را تصرف نمایند تصور کرد که این چند نفر پیش‌قراول قشون انقلاب‌اند و بزودی قشون از عقب خواهد رسید از ترس از در دیگر با کلیه مستخدمین فرار کرد و سرای حکومت در تصرف پانف و همراهانش قرار گرفت.

اینک هشت نفر تفنگ در دست و جان برکف در مقابل یک شهری که داری چهل هزار نفر نفوس، صدها خوانین مستبد و فئودال که هر یک چندصد نفر افراد مسلح گرد خود داشتند و یک ساخلو نظامی مرکب از صد نفر قزاق و چند عراده توپ

و چند صد نفر سرباز قرار گرفته بودند و مجبور به جنگ و زد و خورد بودند. قزاقها و سربازها بلادرنگ نقاط مرتفع اطراف سرای حکومت را گرفتند و چند مسلسل در برج و باروها قرار دادند و به جنگ پرداختند، این جنگ هولناک بدون تناسب دو ساعت طول کشید - پانف و همراهانش آنچه فشنگ داشتند بکار بردند و عده‌ای را مقتول و مجروح نمودند، سرانجام یک گلوله سینه و بازوی پانف را شکافت و از پشت او بیرون رفت و آن مرد شجاع نقش بر زمین شد، چند نفر از همراهانش به دفاع پرداختند و چند نفر دیگر به بستن زخم او همت گماشتند و پس از بستن زخم با اینکه حال پانف ناسازگار بود و بزحمت ممکن بود حرکت کند و بواسطه خون زیادی که از او رفته بود توانایی برای او نمانده بود چون روحیه او قوی بود و در مقابل شدايد قادر به پایداری بود توانست رنج راهی که در پیش بود تحمل کند.

خوشبختانه شب نزدیک و هوا تاریک شده بود، مجاهدین برای آنکه فرصتی برای فرار بدست بیاورند و قشون مهاجم را بترسانند یک نارنجک دستی میان مهاجمین پرتاب کردند که چند نفر کشته و زخمی شدند و دیگران عقب نشینی کردند. رفقای پانف بسرعت او را تخته بند کرده روی قاطری بستند و جملگی سوار اسبهای حکمران که در طویله مجاور بود شدند و به طرف مشهد سر روانه گشتند. بورود مشهد سیرق سرخ در دست و تفنگ بر دوش و فریاد زنده باد مشروطه بر لب به طرف گمرک که بوسیله چهل نفر سرباز مسلح محافظت می شد روانه شدند و با شلیک دسته جمعی سربازها را مرعوب و پس از زد و خورد مختصری آنان را خلع سلاح نموده سپس به طرف تلگرافخانه رفته و آن نقطه حساس را بدون زد و خورد تصرف نمودند.

در آن زمان یکی از بزرگان روحانی آزادیخواه آقا شیخ محمد حسین استرآبادی که یکی از اجله علما و در تقوا و پاکدامنی و روح آزادمنشی و نوع دوستی باید در ردیف ملائکه آسمان جایش داد سیرق مشروطه خواهی را در استرآباد با وجود طبع استبدادی تراکمه و خوانین آن ناحیه بلند کرده بود و جمعی گردش جمع شده بودند و یک کانون آزادی طلبی در آن محیط ظلمانی بوجود آورده بود و از طلوع مشروطیت بوسیله تلگرافات و نطقها مجلس شورای ملی را تقویت می کرد و پیش از توپ بستن با جمعی از داوطلبان مصمم شده بود که یاری مجلس به تهران برود.

پانف و همراهانش حاجی شیخ محمد حسین را می شناختند و شاید به امید او این سفر پرخطر را انتخاب نموده بودند، پس از تصرف مشهد سرنامه‌ای به حاجی شیخ محمد حسین نوشتند و او را از چگونگی امر آگاه ساختند، روحانی بزرگوار آنان را دعوت کرد که به استرآباد بروند و از ملاقات یکدیگر برخوردار شوند، پانف با سه نفر رفقای

رهسپار استرآباد شد و چهار نفر دیگر در مشهد سر باقی ماندند، هزارها مردم استرآباد با بیرقهای سرخ فریاد زنده باد مشروطه و مرده باد محمدعلیشاه، پانف و همراهانش را استقبال کردند و آنها را با تجلیل تمام وارد شهر نمودند پس از چند روز استراحت به تشکیل انجمن شهر پرداختند و سروسوورتی به کارها دادند و یک گارد مسلح تربیت نمودند و خود را برای مسافرت به مازندران و اشغال آن ایالت حاصلخیز و برپا کردن درفش مشروطه و آزادی در آن سرزمین آماده نمودند.

متأسفانه در همان ایام خبر رسید که چند نفر ترکمن مسلح بیاری محمدعلیشاه برخاسته و خیال هجوم و غارت شهر استرآباد را دارند این خبر موحش همه را به وحشت انداخت و در راه چارهجویی برآمدند حاجی شیخ محمدحسین اظهار داشت که یکی از سران ترکمن مرد بافهم و عاقلی است و اگر با مشروطه همراهی کند ما از دیگران گزندی نخواهیم دید و کاری از پیش نخواهند برد.

پانف داوطلب شد که با لباس ترکمنی این خدمت ملی را انجام بدهد و یک تنه به ایل ترکمن برود و رئیس مذکور را که گویا نامش محمدفشاد بود ملاقات کند و آنچه در قوه دارد برای جلب او به طرف مشروطه خواهان بکار ببرد.

ولی دیری نگذشت که هزارها ترکمن به شهر استرآباد حمله بردند و شهر را تصرف کردند و هزارها خانه و دکان را غارت کردند و آزادبخوانان از ترس جان در قنصلخانه روس پناهنده شدند.

پانف هم بعد از تحمل مشقت و مخاطرات بسیار کاری از پیش نبرد و بناچار بازحمت زیاد از آن مهلکه خود را خلاص کرد و به طرف عشق آباد گریخت ولی این مرد آزادبخواه بعد از آنهمه زحمت و گلوله خوردن دوباره به اردوی انقلابیون در قزوین ملحق شد و تا فتح تهران و برقراری مشروطیت در ایران برپای نشست و پس از برقراری مشروطه بطوری که در مجلدات بعد خواهیم دید مقالات مفصل از مظالم روسها در ایران در روسیه و کشورهای آزاد منتشر نمود و نیز یک سلسله مدارک تاریخی در اختیار مورخین گذارد که ما بعضی از آنها را در مجلدات پیش به نظر خوانندگان رسانیدیم و مابقی را هم در موقع خود درج خواهیم کرد.

سردار اسعد

پیش از آنکه شروع به نگارش قیام بختیاری و نهضت مردم اصفهان بنمایم مناسب بلکه ضروری یافتیم که قهرمان آن داستان را به خوانندگان این تاریخ بشناسانم و شمه ای بطور اختصار از حالات روحی و اخلاقی آن آزادسرد بنویسم.

کسانی که از نعمت آزادی برخوردارند و در پناه قانون و عدالت زندگی می کنند و دوره استبداد را ندیده اند قادر به فهم و درک و احساس آنچه را که ما راجع به مظالم استبداد می نویسیم نیستند و آن حقایق چون افسانه ای به نظر آنها جلوه می کند تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی.

حاجی علیقلی خان سردار اسعد از سردانی بود که هم زهر استبداد را چشیده بود و هم نسیم آزادی مشام روحش را معطر ساخته بود او سالها با عفریت ظلم و بیدادگری دست بگریبان و در زیر پنجه بیرحم استبداد زجر کشیده بود و زمانی در کشورهای آزاد زیسته و تجلیات آزادی روح پاکش را تسخیر نموده بود.

پس از آنکه ظل السلطان نامردانه حسینقلی خان پدر سردار اسعد را با فجیع ترین وضعی کشت و اسفندیار خان برادر بزرگش را مدت نه سال با غل و زنجیر در حبس نگاهداشت و آن خانواده را از هستی ساقط کرد سردار اسعد هم زمانی با برادر در حبس بود و بی رحمی و فجایعی از مأمورین دستگاه استبداد دید که هر وقت آن ادوار تاریک را بخاطر می آورد یا نقل می کرد حالش منقلب می شد.

سردار اسعد در نیک فطرتی و نیکو کاری معروف بود، چنانچه وقتی بد ظل السلطان قاتل پدر خود دست یافت بدون آنکه فکر انتقام در خاطرش خطور کند او را آزاد کرد. سردار اسعد نقل می کرد که از ثروت دنیا سه اسب نامی برای خانواده ما باقی مانده بود ظل السلطان اسبها را از ما خواست و من بناچار اسبها را به او تقدیم کردم و او در مقابل این شعر را خواند.

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته کی می کند آشتی
من پدر شما را کشتیم و شما همیشه کینه مرا در دل دارید و اگر روزی قدرت پیدا

کنید انتقام خون پدر را از من خواهید کشید ولی من به شما فرصت این کار را نخواهم داد و شما را به روزی خواهم نشانید که قادر به بلند شدن و انتقام کشیدن نباشید. سردار اسعد برای رهایی از ظلم ظل السلطان به میرزا علی اصغر خان اتابک پناه برد و به تهران آمد و تا زمانی که ظل السلطان اقتدار داشت اتابک از فرزندان حسینی خان حمایت می کرد.



مرحوم سردار اسعد

بهمین جهت سردار اسعد تا آخر عمر نسبت به اتابک حق شناس بود و نسبت به فرزندان و بستگان او مهربانی می کرد، روح آزادمندی و صدماتی که سردار اسعد از استبداد دیده بود سبب شد که در تهران بطوری که در کتاب دوم این تاریخ نگاشتم در مجامع احرار راه یابد و با سران آزادیخواهان سر و سری پیدا کند و در نهضت

مشروطیت با آنها هم صدا شود پس از طلوع مشروطیت دیری نگذشت که سردار اسعد راه اروپا را پیش گرفت و در پایتخت کشور فرانسه که در آن زمان مهد آزادی و تمدن و مرکز افکار نوین بود رحل اقامت افکند و در اندک زمانی مجذوب تجلیات و ترقیات آن محیط علم و آزادی گردید.

چون زهر تلخ استبداد را چشیده بود یگانه آرزویی که در دل داشت این بود که روزی ملت ستمدیده ایران از قید ظلم و استبداد رهایی یابد و از نعمت آزادی و عدالت برخوردار شود.

پس از آنکه محمدعلیشاه بنای دشمنی را با مشروطه خواهان گذارد و اهریمن استبداد بر آزادی چیره شد و چند نفر از خوانین بختیاری از آنجمله یکی از برادران و پسر عموهایش در خدمت شاه ستمگر در آمدند، بناچار راه مهاجرت را پیش گرفت و رهسپار اروپا گشت. سردار اسعد در پاریس با مشروطه خواهان مهاجر همصدا شد و در جمعی که از احرار مهاجر تشکیل یافته بود شرکت داشت و پس از مطالعه و دقت تصمیم گرفت که به ایران برگردد و برای نجات ملت ایران از جنگ بیدادگران قیام نماید. پروفیسور براون می نویسد سردار اسعد پیش از اینکه به طرف ایران حرکت کند به لندن آمد و کفیل وزارت خارجه انگلیس را ملاقات کرد و درخواست نمود که دولت انگلیس از مداخله در امور داخلی ایران خودداری کند و ملت ستمدیده ایران را به حال خود بگذارد تا خود حسابش را با شاه ستمگر تصفیه کند. وزارت خارجه با این تقاضای سردار اسعد نظر مساعد نشان داد و او را تاحدی مطمئن کرد.

ایرانیان مهاجر مقیم اروپا سردار اسعد را تشویق به رفتن ایران و قیام بر مخالفت محمدعلیشاه می نمودند و حتی چند نفر از آنها بنجمله شکراللهخان معتمدخاقان که بعداً لقب قوام الدوله یافت با اتفاق سردار اسعد به ایران مراجعت و به اصفهان رفت و در سفر جنگی از اصفهان به تهران با او همراه بود.

ناگفته نماند سالهایی که سردار اسعد در تهران بود با رتبه سرتیپی ریاست سواران بختیاری پای رکاب را عهده دار بود و هر وقت شاه سوار می شد این عده به قول آن زمان از ملتزمین رکاب بودند و با شاه سوار می شدند و نیز پنجاه نفر سوار بختیاری حفاظت اتابک را عهده دار بودند و در موقع حرکت کالسکه او را احاطه می کردند.

پیش از طلوع مشروطیت سردار اسعد در میان خوانین و رؤسای ایلات ایران یگانه کسی بود که دبستانی به سبک جدید در بختیاری تأسیس نمود و شیخ علی تازی را با چند نفر معلم از تهران استخدام کرد و به بختیاری برد و مردم را تشویق کرد که اطفال خود را برای تحصیل به دبستان نوینیان وارد کنند و نیز بس از ظهور مشروطیت عده ای از خانواده های بختیاری را که فارغ التحصیل همان دبستان بودند برای تکمیل

تحصیلات به اروپا فرستاد.

سردار اسعد پس از آنکه تصمیم به حرکت به طرف ایران گرفت چند نامه برای صمصام السلطنه برادر بزرگتر خود نوشت و از نیت خود او را آگاه کرد و او را برای قیام در راه ملت تشویق نمود و نیز نامه‌هایی به برادران دیگر و عموزاده‌ها که در تهران بودند و با عده‌ای سوار بختیاری چنانچه خواهیم دید خدمتگزاری محمدعلیشاه را پذیرفته بودند نگاشت و به آنها توصیه کرد که از اختلاف میان خانواده پرهیز کنند و راهی پیش نگیرند که جنگ خانوادگی در میان بختیاری پیش بیاید.

سپس با اتفاق برادرش امیرمجاهد و معتمد خاقان و چند نفر از مجاهدین مشروطه - خواه از طریق دریا رهسپار ایران گشت و به خوزستان وارد گردید.

علت رفتن سردار اسعد به خوزستان این بود که در آن زمان شیخ خزعل فرمانفرمای مطلق خوزستان بود و قلمرو حکمفرماییش با خاک بختیاری همسایه و هم سرحد بود و چون شیخ مذکور نسبت به محمدعلیشاه راه اطاعت پیش گرفته بود و ممکن بود در صورتی که ایل بختیاری بر ضد شاه مستبد وارد جنگ بشود شیخ خزعل به خاک بختیاری هجوم ببرد و موجب مزاحمت آنان گردد.

پس از ورود به خوزستان و ملاقات با شیخ خزعل سردار اسعد اطمینان پیدا کرد که شیخ بیطرفی اختیار خواهد کرد و مزاحم نقشه او نخواهد شد با اطمینان کامل راه بختیاری را پیش گرفت و بطوری که خواهیم دید به تجهیز قشون پرداخت و بعد از اطلاع از وضعیت دربار و هم پیمان شدن با سپهدار که ریاست انقلابیون رشت را عهده دار بود رهسپار تهران گشت.

قیام بختیاری

طرفداری ایل بختیاری از مشروطیت و قیام آنها بر ضد دستگاه استبدادی یکی از مهمترین عواملی است که در تقدیرات آزادی ملت ایران تأثیر بسزایی داشت و هرگاه بختیارها به یاری مشروطه خواهان بر نمی‌خواستند ظن قوی می‌رود که به آن زودبها ملت ایران از چنگال استبداد رهایی پیدا نمی‌کرد بهمین جهت قیام یک قومی که کمترین آشنایی با افکار جدید نداشتند و بوی آزادی و مشروطه به مشام آنها نرسیده بود و اکثر خوانین متنفذ آنها با دربار استبدادی سازش داشته و از اوامر دولت استبدادی اطاعت می‌کردند در خور مطالعه و تحقیق است.

اگر ملت تبریز و مردم گیلان بر ضد محمدعلیشاه قیام کردند در میان آنها مردانی یافت می‌شد که مؤمن به حکومت ملی و آزادی بودند و سالها تخم آزادیخواهی و افکار نوین را در دل بعضی از مردمان آن سامان کاشته بودند و جماعتی را برای یک نهضت ملی آماده کرده بودند.